فلسفه و روزمرگی

فلسفه و زندگی روزمره در گفت‌وگو با احسان شریعتی

فلسفه چیست؟ روشنفکر کیست؟

مهسا علی‌بیگی

امیر جدیدی /اعتماد

«آرامش»، «کار»، «عشق»، «مرگ» و «بیماری» تنها برخی از عناوین کتاب‌های فلسفی رنگارنگی است که این روزها پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها را پر کرده است. بعضی از این کتاب‌ها که به موضوعات زندگی روزمره می‌پردازند، نام نویسنده‌ای را بر پیشانی دارند که برای مخاطبان فارسی‌زبان چندان آشنا نیست و برخی دیگر متعلق به ستاره‌هایی مثل «آلن دوباتن» فیلسوف سوییسی‌اصل هستند. دوباتن البته در بازار نشر ایران چنان گل کرده است که از هر اثرش چندین و چند ترجمه در قطع‌ها و شمایل متفاوت پیدا می‌شود و کتاب‌هایش چاپ‌های دورقمی را تجربه می‌کنند. دلیل این استقبال از کتاب‌های فلسفه زندگی روزمره چیست؟ آیا فلسفه گمشده زندگی انسان ایرانی امروز است؟ اینها سوالاتی است که از احسان شریعتی پرسیده‌ایم. او معتقد است، فلسفه باید در متن زندگی روزمره قرار بگیرد و این وظیفه فیلسوفان و روشنفکران است که سوالات فلسفی درست را مطرح کنند و به آنها پاسخ‌هایی عمیق بدهند. متن منقح شده این گفت‌وگو پیش روی شماست.

■ در سال‌های اخیر تلاش‌های زیادی صورت گرفته است تا فلسفه در میان عموم مردم رواج پیدا کند. نمونه‌اش هم کتاب‌های فلسفی است با موضوعاتی نظیر عشق، کار، آرامش و سایر مسائل زندگی روزمره که به‌وفور چاپ و منتشر می‌شوند. به نظر شما دلیل این تلاش‌ها چیست؟ آیا این فاصله بین فلسفه و زندگی روزمره فاصله‌ای واقعی است که نیاز به پرشدن و کم شدن دارد؟

اگر به تاریخ فلسفه یونان برگردیم (البته با این توضیح که فلسفه‌ورزی تنها متعلق به یونانیان نبود و تنها به خاطر ابداع واژه «فلسفه» و البته پردازش ویژه این «ژانر» است که به یونان اشاره داریم) می‌بینیم که در دوران فیلسوفان پیشاسقراطی، موضوع فلسفه چندان ربطی به زندگی روزمره نداشت و موضوعش کل هستی و گیتی بود. برای نمونه، پرسش پیشاسقراطی‌ها این بود که عنصر اصلی سازنده عالم چیست؟ به علاوه فلسفه به عنوان مادر علوم، فرقش با سایر علم‌ها این است که علوم موضوعات را منطقه‌ای می‌بینند اما موضوع فلسفه امر عام است و به کلیت هستی می‌اندیشد. بنابراین، این اندیشیدن به کل هستی و هستی کل، فلسفه را به‌ذاته انتزاعی می‌کند. یعنی به امری کلی‌نگر و مجرد از واقعیت‌های زندگی روزمره تبدیل می‌کند. همین کلی‌نگری باعث می‌شود که فلسفه یا متافیزیک یا اُنتولوژی، عام‌ترین و کلی‌ترین نگرش را به عالم داشته باشد و به همین دلیل فلسفه به‌ظاهر نمی‌تواند ناظر به امور جزیی و انضمامی باشد. به این معنا فلسفه نه تنها با زندگی روزمره فاصله دارد و با آن بیگانه است که حتی می‌توان گفت ضد روزمرگی زندگی و آنتی‌تز آن است، یا به عبارتی، دورترین چیز به زندگی روزمره است. اما در دو مقطع که اولین آن با سقراط آغاز می‌شود، این فاصله کم می‌شود؛ پدیده سقراط، انقلابی در تاریخ فلسفه محسوب می‌شود. این بنیان‌گذار، این ایده را مطرح کرد که موضوع اصلی فلسفه خود انسان است و نه طبیعت (فوزیس) یا کیهان (کاسموس). توصیه «خودت را بشناس!» به همین موضوع اشاره داشت. نکته دیگر اینکه سقراط معتقد بود فلسفه، علمی حضوری است و باید در «کلام» حضور یا زندگی خود را نشان دهد و نه در نوشتار. به بیان دیگر فلسفه باید زنده و حاضر و شاهد و گواه باشد. بنابراین سقراط با سخن گفتن با مردم تلاش می‌کرد تا حقایق و معارفی را که به باور او فراموش شده بود به یاد آدمیان آورد. سقراط از این نظر در تاریخ فلسفه یک استثنا بود زیرا انسان‌گرایی را و موضوعاتی نظیر چگونه زیستن، خوب زندگی کردن و نفس همین مفهوم خیر و خوبی را وارد تاریخ فلسفه کرد.

دومین مقطع، دوران مدرن است؛ از قرن نوزدهم به بعد با واکنشی که علیه هگل توسط کی‌یرکگورد و نیچه ایجاد شد. این دو، فیلسوفان حیات بودند و علیه فلسفه انتزاعی شوریدند. کی‌یرکگورد می‌گفت: دو نوع فیلسوف داریم: یکی فیلسوف مجرد اندیش یا انتزاعی که کاخی می‌سازد و خود همچون سرایداری در پای این کاخ می‌نشیند و ربطی به آن بنا ندارد و دیگر فیلسوف انضمامی یا عینی که فلسفه را زندگی می‌کند و به آنها می‌گوید باید از وضع موجود به وضع مطلوب بروید. به همین دلیل روشنفکر الزاما به مسائل به شکل ریشه‌ای فلسفی نمی‌پردازد زیرا هدف او به تعبیر مارکس نه «تفسیر» که «تغییر» عالم و آدم است. دکتر شریعتی از این نظر بسیار موفق بود؛ زیرا نه تنها توانست با مردم ارتباط برقرار کند بلکه با استفاده از عنصر فرهنگی دین با توده بسیار وسیعی امکان گفت‌وگو فراهم کرد و شاید کمترین روشنفکری از صدر مشروطه تاکنون توانسته تا به این حد بین توده مردم نفوذ داشته باشد.

■ پدیده سقراط، انقلابی در تاریخ فلسفه محسوب می‌شود. این بنیان‌گذار، این ایده را مطرح ساخت که موضوع اصلی فلسفه خود انسان است و نه طبیعت (فوزیس) یا کیهان (کاسموس).

■ سقراط معتقد بود فلسفه، علمی حضوری است و باید در «کلام» حضور یا زندگی خود را نشان دهد و نه در نوشتار.

■ کی‌یرکگورد می‌گفت: دو نوع فیلسوف داریم: یکی فیلسوف مجرد اندیش یا انتزاعی که کاخی می‌سازد و خود همچون سرایداری در پای این کاخ می‌نشیند و ربطی به آن بنا ندارد و دیگر فیلسوف انضمامی یا عینی که فلسفه را زندگی می‌کند و نسبت به مسایل مشخص روز پیرامون خویش دلمشغولی دارد.

■ فوکو ظاهرا از مسیر رسانه و روزنامه‌نگاری و گزارشگری از رخدادهای تاریخی در جریان مثلا انقلاب ایران تلاش داشت، نظریات فلسفی‌اش درباره کنش اجتماعی را بیازماید و به این ترتیب فلسفه بالفعل و «اکنون» را زندگی کند.

■ افکار عمومی یکسان‌سازی شده به واقع در زمینه فقدان قدرت نقد، همیشه زمینه مساعدی برای ظهور انواع پوپولیسم و فاشیسم فراهم می‌سازد.

■ به رغم اینکه فیلسوفان در مقاطع مختلف تاریخ فلسفه تلاش کرده‌اند، فلسفه را به زندگی روزمره نزدیک کنند ولی هنوز هم فلسفه برای بسیاری از عامه مردم امری بسیار دور و بیگانه است. به نظر شما چقدر این مساله به موضوع زبان ارتباط دارد؟ خود شما در صحبت‌های تان نیچه را فیلسوف زندگی خواندید. اما نیچه فیلسوفی است که با ادبیات خاصی می‌نویسد و به نوشتن به این گونه ادبیات هم افتخار می‌کند. فکر نمی‌کنید، زبان پیچیده و دور از فهم عامه مردم منجر به دوری فلسفه از عامه مردم می‌شود؟

دریافت این مساله نزد فیلسوفان گوناگون متفاوت است؛ نیچه مخالف ایده آلیسم افلاطونی، آخرت‌گرایی مسیحی و سوبژکتیویسم مدرن بود و اینها را ضد زندگی می‌دانست اما در عین حال با میان‌مایگی و مدیوکراسی هم مخالف است. در واقع نیچه معتقد است، مدرنیته یک انسان متوسط‌الحال را می‌سازد زیرا در دوران مدرن طبقه متوسط بورژوازی از نظر سیاسی و اقتصادی قدرت را در دست می‌گیرد. بنابراین یک تیپ خاص ایجاد می‌شود که از یکسان‌سازی شدن همه چیز ناشی می‌شود و به همین دلیل ارزش‌های والا که با یکدیگر در حال نزاع هستند و انسان متعالی را می‌سازند در دوران مدرن دیگر وجود ندارند. نیچه در اینجا می‌گوید اتفاقا ما باید به این ذائقه عمومی متوسط و افکار عمومی یکسان‌سازی شده حمله بریم. افکار عمومی یکسان‌سازی شده به واقع در زمینه فقدان قدرت نقد، همیشه زمینه مساعدی برای ظهور انواع پوپولیسم و فاشیسم فراهم می‌سازد. از این زاویه فلسفه که عرصه حقیقت است، وظیفه دارد اموری را که بدیهی فرض می‌شوند به پرسش گیرد و چون به تعبیر دلوز با «بلاهت» عمومی مبارزه می‌کند، منزوی می‌شود. نیچه هم از این نمی‌ترسید که منزوی شود، چه او اندیشه‌ورزی بود که به دنبال وارونه ساختن ارزش‌های پذیرفته مسلط بود. در واقع ابرانسانی که او از آن نام می‌برد، انسانی است که از حدود «زیادی انسانی» خویش، که غالبا و قالبا برای او تعیین شده، فراتر می‌رود و تفسیر نوبه‌نویی که این انسان هر دم از خود دارد، باعث استعلای او می‌شود. فیلسوفان نیچه‌ای دیگر مانند فوکو هم همین دیدگاه را داشتند و اتفاقا می‌خواستند مخاطب را با نقدشان «ناراحت» کنند. دکتر شریعتی هم جمله‌ای مشابه دارد و می‌گوید که من می‌نویسم تا مخاطب را از سهل‌انگاری و راحت‌طلبی بیرون بیاورم.

■ اما دکتر شریعتی توانست در نسل‌های مختلف مخاطب داشته باشد.

متفکر (فیلسوف) و روشنفکر دو نقش متفاوت با یکدیگر بازی می‌کنند؛ متفکر تنها به دنبال «حقیقت» کلی است و می‌خواهد به شکلی ریشه‌ای به نفس امور بیندیشد و به همین دلیل از منزوی شدن نمی‌ترسد، اما روشنفکر کسی است که در ضمن می‌خواهد با عامه مردم ارتباط ذهنی برقرار و دیالوگ کند. روشنفکر به این معنا ادامه دهنده راه پیامبران است. «ژولین بندا» در کتابش زیر عنوان «در خیانت علما» مفهوم ایده‌آل از روشنفکر یا «انتکتوئل» را مورد بررسی قرار داده است. این مفهوم که از زمان ماجرای دریفوس در پایان قرن ۱۹ در فرانسه رایج شد، حامل باری از مسوولیت روشنگری و هدایت در قبال جامعه بود. بندا در اینجا می‌کوشد، نشان دهد که روشنفکران امروزه این نقش خود را فراموش کرده‌اند و محافظه‌کار شده‌اند. البته این تعریفی ایده‌آلیستی از نقش روشنفکر است. آنتونیو گرامشی با تعریفی رئالیستی از روشنفکر معتقد است هر حوزه‌ای و هر قشری روشنفکر خود را دارد. مثلا بر اساس تعریف گرامشی حتی سیدحسن نصر هم روشنفکر زمان شاه محسوب می‌شود اگرچه خود نصر قائل به چنین چیزی نیست و از اساس با این مفهوم مدرن مخالف است. من البته در اینجا مردم از روشنفکر همان تعریف ایده‌آلیستی از روشنفکر است؛ در این معنا روشنفکر باید بتواند نسبتی با افکار عمومی داشته باشد. روشنفکر به مردم فراخوان می‌دهد و به آنها می‌گوید باید از وضع موجود به وضع مطلوب بروید. به همین دلیل روشنفکر الزاما به مسائل به شکل ریشه‌ای فلسفی نمی‌پردازد زیرا هدف او به تعبیر مارکس نه «تفسیر» که «تغییر» عالم و آدم است. دکتر شریعتی از این نظر بسیار موفق بود؛ زیرا نه تنها توانست با مردم ارتباط برقرار کند بلکه با استفاده از عنصر فرهنگی دین با توده بسیار وسیعی امکان گفت‌وگو فراهم کرد و شاید کمترین روشنفکری از صدر مشروطه تاکنون توانسته تا به این حد بین توده مردم نفوذ داشته باشد.

■ با این حال این دیالوگ با عامه مردم ممکن است خطر هم داشته باشد که خطر رواج نوعی درک نادرست از آرای روشنفکر است. نمونه‌اش همان پیامک‌ها و پست‌هایی است که در فضای مجازی به نقل از دکتر شریعتی بیان می‌شود در صورتی که هیچ یک از او نیست.

بله، درست است. این اتفاق ممکن است در کی که مردم از آرای چنین روشنفکری پیدا می‌کنند، عامیانه شود و حتی نقض غرض هم اتفاق بیفتد. یعنی منظور روشنفکر چیز دیگری بوده باشد اما عامه مردم چیز دیگری برداشت کنند. ولی این هم یکی از تفاوت‌هایی است که روشنفکر با فیلسوف دارد؛ فیلسوف که اساسا چنین ارتباط گسترده‌ای با افکار عمومی ندارد با چنین خطراتی نیز کمتر مواجه می‌شود؛ مگر همچون سقراط پا به اجتماع بگذارد یا همچون بنیامین و پولیتسر و... «متعهد» باشد.

■ به نظر می‌رسد برخی از متفکران و فیلسوفان امروز هم در تلاش هستند آن محافظه‌کاری را که از آن نام بردید کنار بگذارند و از این طریق نوعی پیوند بین فلسفه و زندگی روزمره ایجاد کنند؛ مصداق آن هم می‌تواند آلن دوباتن باشد که در ایران شناخته شده است.

یکی از سخنرانی‌های دوباتن را در زمینه «خداناباوری» معاصر شنیده‌ام. بسیار خوب وعظ و با مردم ارتباط برقرار می‌کند و فن بلاغت و فصاحت را برای خنداندن و گریاندن مردم به کار می‌بندد. موضوع سخنرانی‌ای که از او دیدم این بود که مذاهب چگونه می‌توانند تغییرات مهم در دنیا ایجاد کنند و به همین دلیل ما باید از آنها بیاموزیم حتی اگر اعتقادات دینی نداشته باشیم. بله، دوباتن از جمله معلمان موفق برای عرصه عمومی است که می‌خواهد به سبک خود این ایده فلسفه‌های اگزیستانس را که فلسفه باید در زندگی نقش ایفا کند و به بصیرتی موثر در زندگی روزمره تبدیل شود، بیازماید. از این نظر کار دوباتن قابل تحسین است. اما ریسک این شیوه این است که فلسفه‌ورزی چیزی شبیه به نوعی شوبیزینس شود یا مثلا چیزی شبیه موعظه‌های اوانجلیست‌های مسیحی. در اینجا لازم است به موضوع مهمی اشاره کنم؛ تفاوت اصلی فلسفه و سفسطه‌گری در این است که سوفیست‌ها به دنبال این هستند که از قدرت کلام در جنگ تبلیغاتی علیه حریف استفاده کنند و او را متقاعد سازند یا به اصطلاح سر جایش بنشانند. در حالی که فلسفه به دنبال حقیقت است و زبان فلسفه زبان منطق است و این زبان چون به ریشه‌ای‌ترین امور می‌پردازد، زبان صعب‌الفهم‌تری است بنابراین شکل بیان موضوعات فلسفی اهمیت پیدا می‌کند؛ مخصوصا در کشور ما این موضوع مهم‌تر می‌شود زیرا در کشور ما هنوز زبان ساده‌اندیشیدن فلسفی شکل قطعی نگرفته و زبان پیچیده خاصی در این زمینه رواج دارد که متعلق به حلقه‌های فلسفی سنتی و مدرن خاص است. البته شاید فایده این نوع کتاب‌های فلسفه زندگی روزمره و اشخاصی چون دوباتن و چیزی که می‌توان از آنها آموخت این است که تلاش کنیم با زبانی ساده درباره مسائل فلسفی سخن بگوییم و پرسشگری کنیم بدون اینکه دچار سوفیسم شویم؛ چون مرزی وجود دارد بین امر مبتذل و عامیانه با امر انضمامی هر روزینه (و نه روزمره) و آن این است که باید مراقب باشیم به روشنفکر روزنامه‌نگار (ژورنالیسم نوع زرد و نه روزنامه‌نگار حقیقی) تبدیل نشویم که تنها واکنش به اخبار الیوم نشان می‌دهد و درباره هر موضوعی که از راه برسد، موضع می‌گیرد بدون اینکه مجموع این مواضع ارتباطی با هم و با یک خط مشی فکری آگاهی‌بخش داشته باشد. در اینجاست که شما تبدیل می‌شوید به...

■ سلبریتی؟

بلی و خیر، ژورنال-«پست»...

■ البته بین ژورنالیست و سلبریتی خیلی تفاوت هست که اصلی‌ترینش همین پدیده نوبه‌نو شدن مکرر و مدروز است.

بله، درست است یعنی خبرساز بودن پدیده مهمی می‌شود و این را هم تعداد لایک مشخص می‌کند و گاهی هم شما طوری موضع می‌گیرید که «لایک‌آور» باشد! البته این پدیده در ژورنالیسم هم هست که همان ژورنالیسم نوع زرد است. حتی جالب است که در زمانه ما نشریاتی یافت می‌شوند که ادعا می‌کنند، نشریه حوزه علوم انسانی‌اند اما موضوعاتی که به آن می‌پردازند درباره این است که یک متفکر پشت‌سر دیگری چه حرفی زده است. یا مثلا اخوان علیه شاملو چه گفته است! این یک خطر جدی است که فیلسوف و روشنفکر به فیلسوف رسانه‌ای تبدیل نشود، چون این دست روشنفکرها موضوعات فلسفی را به موضوعات مُدروز سطحی و عمومی تبدیل می‌کنند.

■ فکر می‌کنید دلیل استقبال جامعه ایرانی از آثار فلسفه زندگی روزمره می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که گرایش عمومی به موضوعات فلسفی عمیق و غیرمبتذل وجود دارد؟

بله، این نیاز برای طرح مسائل فلسفی و بنیادی وجود دارد. مثلا موضوعی مثل اصلاح یا انقلاب را در نظر بگیرید؛ سوال بسیاری از مردم امروز ممکن است این باشد که آیا می‌توان شهری مثل تهران را با این همه معضل اصلاح کرد تا به سرنوشتی مثل سرنوشت پلاسکو دچار نشود یا مشکلات این شهر ریشه‌ای‌تر از این حرف‌هاست؟ این بحث اصلاح یا انقلاب یکی از مباحث اساسی سیاسی است که زمانی هم بین مارکوزه و پوپر مطرح شده بود. عموم مردم نیز با چنین سوالاتی مواجه هستند و به دنبال کسانی هستند که پاسخی عمیق و تحلیلی فکر شده و چشم‌اندازی قابل اعتماد و بنیادی به این پرسش‌ها بدهند. اما مشکل اینجاست که چون پاسخ‌ها و مهم‌تر از آنها پرسیدن سوالات درست بسیار سخت است، چیزهایی مثل شبه‌فلسفه‌ها شکل می‌گیرند که توسط فیلسوفان رسانه‌ای و ژورنالیست‌ها ارایه می‌شوند و همین باعث می‌شود، عطش افکار عمومی به طور کاذب رفع شود. شما جواب هر سوالی را که بخواهید با یک جست‌وجوی مختصر از طریق موبایل‌تان پیدا می‌کنید و این و یکی پدیایی شدن دانش باعث شده که دیگر فرصت و حوصله‌ای برای جست‌وجوی دانش بنیادی‌تر در کار نباشد. حالا اگر شبه‌فلسفه‌ها نیاز تان به فلسفه را نیز پاسخ بگویند که دیگر مسائل دنیا و آخرت‌تان حل شده است! بنابراین خود این امر که مسائل غامض و پیچیده هستند باید برای عموم روشن شود و جا بیفتد، با این حال می‌توان به نوعی تعادل رسید. مثلا فرض کنید طب یک رشته تخصصی است که تنها پزشکان از برخی مباحث آن سر درمی‌آورند ولی بهداشت یک موضوع عمومی است که عموم مردم باید آن را بنا به نیاز خود فرا بگیرند. درباره حوزه اندیشه هم همین اتفاق می‌تواند بیفتد؛ یعنی مثلا در حوزه فلسفه سیاسی، اینکه شهروند کیست و چه حقوق و وظایفی دارد و... را عموم مردم باید بدانند، اما مباحث عمیق‌تر فلسفه سیاسی نیازمند اظهارنظر کارشناسان متخصص است. البته مساله مهم دیگری که در ایران با آن مواجه هستیم این است که نمی‌دانیم کارشناسان متخصص چه کسانی هستند و اساسا با سلسله مراتب اصالت آشنا نیستیم و نمی‌دانیم منابع اصیل کدام‌ها هستند؟ مثلا نمی‌دانیم چه کسانی شارح فلسفه هستند و چه کسانی فیلسوف؟ این اتفاق نیز ناشی از عامیانه شدن دانش و بسیار خطرناک است زیرا این توهم را ایجاد می‌کند که همه، همه چیز را می‌دانند.

■ دلیل اینکه ما در ایران نتوانسته‌ایم به آن نقطه تعادلی که گفتید برسیم، چیست؟

فکر می‌کنم یکی از دلایل اصلی این امر نبود یا کمبود یک زبان فلسفی روشن است که بتوانیم با آن مسائل را بسیار ساده و واضح و به شکلی غیرفنی با عموم مردم در میان بگذاریم. اگرچه مسائل فلسفی می‌توانند در اصل بسیار فنی باشند، می‌توان و باید آنها را به شکلی غیرفنی هم بیان کرد. مثلا همین مفهوم دموکراسی در ایران هنوز بین عموم مردم معنای واقعی خود را پیدا نکرده است. ما دموکراسی را به مردم‌سالاری ترجمه کرده‌ایم ولی عموم مردم تصوری ذهنی از این مفهوم دارند و این بسیار خطرناک است. البته نهضت ترجمه خدمات بسیاری نیز به حوزه اندیشه کرده است ولی در این زمینه فیلسوفان نقش بسیار مهم‌تری دارند. با این حال در حوزه ترجمه نیز بیشتر سراغ اندیشه‌های غربی رفته‌ایم و اندیشه کشورهای شرقی و جنوبی، اعم از عرب و هندی و آفریقایی و... را کمتر مورد توجه قرار داده‌ایم. نقش رسانه‌ها نیز در این زمینه بسیار مهم است و رسانه‌ها می‌توانند چنین زبانی را بسازند. مخصوصا رسانه‌های مکتوب که مخاطبان می‌دانند، اخباری که در آنها منتشر می‌شود موثق‌تر از اخبار شبکه‌های اینترنتی و فضای مجازی است. البته مساله تا حدودی به خود مردم نیز مرتبط است. به این شکل که مردم به ویژه جوانان و دانشجویان نسبت به مسائل عمیق بی‌توجه شده‌اند. جنبش دانشجویی نسبت به گذشته دچار افت محسوسی شده و این در حالی است که دانشجویان فرهیخته‌ترین بخش جامعه هستند. بعضا اتفاق افتاده است که سخنرانی من که سابقا یک اتفاق فرهنگی در شهرستانی محسوب می‌شد به خاطر همزمانی با یک مسابقه فوتبال با استقبال بسیار کمتری مواجه شود. نسبت به مسائل سیاسی نیز بی‌توجهی بیشتری در بین جوانان و دانشجویان پدید آمده است.

■ فکر می‌کنید چقدر استقلال اندیشمندان و موضع‌گیری‌شان نسبت به جریان‌های اصلی فکری موجود می‌تواند در رفع این بی‌توجهی به مسائل فلسفی نقش داشته باشد؟

حتما نقش دارد. مثلا در قیاس با انجمن‌های اسلامی که به تفکر اصلاح‌طلبی نزدیک بوده‌اند، انجمن‌های صنفی در دانشگاه‌ها فعال شده‌اند که هم رادیکال‌تر هستند و هم مباحث مربوط به عدالت اجتماعی را بیشتر دنبال می‌کنند. اما به طور کلی در جامعه علاقه به مسائل عمیق کمتر شده و این را از نشانه‌های بسیاری می‌توان فهمید؛ از تیراژ کتاب گرفته تا کم توجهی به جلسات فرهنگی. این امر دلایل گوناگونی دارد که یکی از آنها مستقل نبودن اندیشمندان و جریان‌های فکری است که گفتید. دیگر معضل انسداد سیاسی است که مثلا در میان دانشجویان، محرومیت از تحصیل بهای بسیار سنگینی برای فعالیت سیاسی را موجب می‌شود و این هزینه‌های سنگین باعث می‌شود دانشجو تبدیل به فردی شود که فقط به دنبال نمره است. به همین دلیل در شرایط حاضر طرح مسائل اصلی توسط فیلسوفان و تلاش برای ترویج یک تفکر عمیق اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. مخصوصا در شرایط فعلی و بحران معیشتی که پیش‌بینی می‌شود در راه است پاسخ به این سوال که فلسفه و فیلسوفان چه نقشی می‌توانند داشته باشند، بسیار مهم است.

■ اصلا در چنین شرایطی فلسفه می‌تواند نقشی داشته باشد؟

بله، اتفاقا نظرات بسیاری از فیلسوفان در شرایط بحرانی مورد توجه قرار گرفته است. مثلا هگل در دورانی بسیار پرآشوب و جنگ عمیق‌ترین اثر خود را نوشت و پس از او هم نظراتش چنان اهمیتی یافت که حتی گفته می‌شود تمامی جنگ‌های جهانی پس از او جنگ هگلی‌های چپ و راست بوده است! یا نظرات کانت بر اندیشه صلح جهانی بسیار موثر بود یا نظرات مارکس در امر عدالت همین طور. سارتر می‌گفت هیچ‌گاه همچون زمان اشغال فرانسه آزاد نبوده‌ایم (یعنی در راه آزادی تلاش نکرده‌ایم)!

■ تصور عمومی این است که در بحران‌های اجتماعی به‌ویژه بحران معیشتی، اندیشه یکی از اولین حوزه‌هایی است که به محاق می‌رود به خصوص از این نظر که کتاب و روزنامه از جمله اولین کالاهایی هستند که از سبد مصرف خانوار حذف می‌شوند.

بله، درست است اما فضای مجازی تا حدی می‌تواند جای کتاب و رسانه مکتوب را پر کند. نیروهای فکری و فرهنگی می‌توانند از این سلاح استفاده کنند و ارتباطی را ایجاد کنند که پیش‌تر به دلیل نبود این فضای مجازی امکان‌پذیر نبود، به ویژه اینکه این فضا سانسورناپذیر است. فقط مساله این است که متفکران نباید دچار آن خطراتی که گفتیم بشوند بلکه فلسفه باید در متن درگیری‌ها قرار بگیرد و بزرگی یابد و تعهد خود را نشان دهد تا برای عموم جالب توجه شود. ورود به مسائل انضمامی مردم گاهی برای روشنفکران کسر شأن می‌نماید و به همین بهانه وارد این حوزه‌ها نمی‌شوند. در حالی که وقتی فلسفه به این مسائل بپردازد، می‌تواند افق و بُعد جدیدی را بگشاید که منجر به برسازی بدیل و آلترناتیو مطلوب‌تری برای وضع موجود شود که بزرگان گفته‌اند: هر آنچه بزرگ است در توفان می‌ایستد!

■ تفاوت اصلی فلسفه و سفسطه‌گری در این است که سوفیست‌ها به دنبال این هستند که از قدرت کلام در جنگ تبلیغاتی علیه حریف استفاده کنند و او را متقاعد کنند یا به اصطلاح سر جایش بنشانند. در حالی که فلسفه به دنبال حقیقت است و زبان فلسفه زبان منطق است و این زبان چون به ریشه‌ای‌ترین امور می‌پردازد، زبان صعب‌الفهم‌تری است بنابراین شکل بیان موضوعات فلسفی اهمیت پیدا می‌کند؛ مخصوصا در کشور ما این موضوع مهم‌تر می‌شود زیرا در کشور ما هنوز زبان ساده‌اندیشیدن فلسفی شکل قطعی نگرفته و زبان پیچیده خاصی در این زمینه رواج دارد که متعلق به حلقه‌های فلسفی سنتی و مدرن خاص است.

■ این یک خطر جدی است که فیلسوف و روشنفکر به فیلسوف رسانه‌ای تبدیل نشود، چون این دست روشنفکرها موضوعات فلسفی را به موضوعات مُدروز سطحی و عمومی تبدیل می‌کنند.

■ الان شما جواب هر سوالی را که بخواهید با یک جست‌وجوی مختصر از طریق موبایل‌تان پیدا می‌کنید و این و یکی پدیایی شدن دانش باعث شده که دیگر فرصت و حوصله‌ای برای جست‌وجوی دانش بنیادی‌تر در کار نباشد.

کتابخانه

ریشه فلسفه‌های خاص

فلسفه از همان خاستگاه‌هایش جد و جهدی پرمخاطره و به تعبیر رمبو «شورشی منطقی» بوده است. با این همه اگر فلسفه همچون سنت رایج آکادمیک فقط در مقام فعالیت و وظیفه‌ای دانش‌پژوهانه به کار برده شود، برندگی انتقادی‌اش را از دست می‌دهد و خواه‌ناخواه به توجیه‌گر وضعیت غالب امور بدل می‌شود. چاد کائوزر در این کتاب در برابر فلسفه هژمون (فلسفه رسمی)، از قسمی فلسفه ضدهژمون (فلسفه رادیکال) بحث می‌کند که سر به سر دست‌اندرکار بر ساختن قسمی تفکر مداخله‌گرانه در مبارزات اجتماعی معاصر و توامابر ساخته از دل تجارب حیات عملی ناشی از آنهاست. «مبانی فلسفه رادیکال» چاد کائوزر درآمدی است بر قرائتی انتقادی و متعهد از فلسفه به مثابه پراتیکی معطوف به تفسیر و تغییر همزمان جهان. «مبانی فلسفه رادیکال» نوشته چاد کائوزر با ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی توسط انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است.

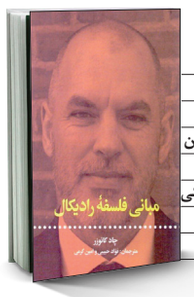

- مبانی فلسفه رادیکال
- چاد کائوزر
- ترجمه: فواد حبیبی و امین کرمی
- انتشارات: علمی و فرهنگی
- چاپ اول: ۱۳۹۸
- تعداد صفحه: ۳۳۳

مقدمه‌ای بر فلسفه دین

«فلسفه دین» بخشی از کتاب مفصل‌تری است به نام فهم فلسفه که از ۳ بخش تشکیل و در انگلستان به عنوان متنی درسی در برنامه فوق دیپلم رشته فلسفه گنجانیده شده است. بخش‌های سه‌گانه کتاب فهم فلسفه عبارتند از: نظریه معرفت، فلسفه و فلسفه دین. این کتاب در واقع همان بخش سوم کتاب فهم فلسفه است. از مهم‌ترین مباحث مطرح شده در این کتاب می‌توان به دین، خدا و زبان دینی، صفات خدا، قضاوت اخلاقی، ماهیت زبان دینی، مساله وجود خدا، انتقادات هیوم و... اشاره کرد. «فلسفه دین» نوشته کریستوفر همیلتون با ترجمه منا موسوی توسط انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است.

- فلسفه دین
- کریستوفر همیلتون
- ترجمه: منا موسوی
- انتشارات: علمی و فرهنگی
- چاپ اول: ۱۳۹۲
- تعداد صفحه: ۲۱۳

ابن خلدون به روایت الجابری

محمدعابدالجابری استاد فلسفه و اندیشه عربی-اسلامی دانشکده ادبیات در رباط و از روشنفکران بنام معاصر جهان عرب بود. او دیپلم مطالعات عالی در فلسفه را گرفت سپس به مدرک دکترا با موضوع دولت در فلسفه در سال ۱۹۷۰ از دانشکده ادبیات رباط نایل شد. یکی از برنامه‌های پژوهشی وی که تاکنون منجر به چاپ ۴ جلد کتاب شده، نقد عقل عربی است. «اندیشه ابن خلدون؛ عصبیت و دولت» از نوشته‌های اوست که به تازگی ترجمه فارسی آن منتشر شده است. این کتاب از آثار مهم الجابری است که در آن به طرح این فرضیه عام می‌پردازد که فهم تطور و صیرورت تاریخ عربی اسلامی از مجرای نظرات ابن خلدون در بابت تاریخ بهتر صورت می‌گیرد. «اندیشه ابن خلدون؛ عصبیت و دولت» نوشته محمدعابدالجابری با ترجمه احمد فرادی اهوازی توسط انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است. از جمله مهم‌ترین فواصل این کتاب می‌توان به دوران پسرفت و انحطاط، از نکبت تا مقدمه، از تاریخ تا علم عمران، نظریه عصبیت، دولت و دگرسانی آن و... اشاره کرد.

- اندیشه ابن خلدون
- عصبیت و دولت
- محمدعابدالجابری
- ترجمه: احمد فرادی اهوازی
- انتشارات: علمی و فرهنگی
- چاپ اول: ۱۳۹۸
- تعداد صفحه: ۵۰۴

سیری در فلسفه اسلامی

«تاریخ فلسفه در جهان اسلامی» برای متفکران و عالمان به ویژه دانشجویانی که پیوسته با مفاهیم فلسفی روبه‌رو هستند، کاربرد فراوان دارد. یکی از ویژگی‌های بارز این کتاب، مختصر بودن مفاهیم ژرف و گسترده آن است. گردآوری مفاهیمی چون فلسفه شرق، فلسفه غرب، تصوف، تاثیر متقابل اندیشه‌های اسلامی و یونانی با همه ابعاد و زوایای‌شان کار بسیار دشوار و در عین حال مفیدی است. این کتاب از جمله کتاب‌های کاربردی است که هر محقق و دانشجوی حوزه فلسفه اسلامی ناگزیر است برای آگاهی و تکمیل مطالب خود به آن رجوع کند. «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی» نوشته حنا فاخوری و خلیل جر با ترجمه عبدالمحمد آیتی توسط انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است.

- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی
- حنا فاخوری و خلیل جر
- ترجمه: عبدالمحمد آیتی
- انتشارات: علمی و فرهنگی
- چاپ یازدهم: ۱۳۹۳
- تعداد صفحه: ۸۱۶